

نوع مقاله: پژوهشی

## گرزین، آکری‌یش، زرک/قولی‌یش، سورگینی‌یش، هاندکی‌یش، موتی و اوَمَن-مَند؛ چالش متون میان‌رودانی و ایرانی‌تباران در فلات ایران

سورنا فیروزی<sup>۱\*</sup>، رضا مهرآفرین<sup>۲</sup>، سیدرسول موسوی‌حاجی<sup>۳</sup>

### چکیده

بر مبنای چند کتیبه از شلمانسر (شلمنصر) سوم پسر آشورنصیرپال دوم، سرآغاز حضور مادی‌ها و پارسیان در غرب فلات ایران به سده نهم پیش از میلاد منتسب می‌شود. این در حالی است که هم بر پایه دلایل استنتاجی از همین کتیبه و هم پیرو مدارک دیگر، چنین تفسیر مطلق نمی‌تواند صحت علمی داشته باشد. این که دامنه فتوحات آشوریان تا پیش از شلمانسر سوم، آن اندازه به حدود شرقی سرزمین‌شان گسترده نشده بود که چشم‌انداز این شاه، یک معیار قضاوت قرار گیرد؛ از یک سو و وجود کتیبه‌هایی کهن‌تر با محتوای مشابه از طرف دیگر، مهم‌ترین نقض‌کنندگان برداشت یادشده در زمینه دیرینگی حضور دو جمعیت ایرانی‌تبار مذکور در منطقه به‌شمار می‌آیند. در این مقاله ابتدا به تحلیل مساله ماد و مانئا (مانای) و ماهیت این دو جمعیت پرداخته شده است، سپس روش‌شناسی نظریه مذکور درباره‌ی عیار استدلال کهن‌ترین حضور این دو جمعیت در غرب فلات و بر مبنای کتیبه‌های یادشده از شلمانسر سوم، بررسی شده است و در ادامه، به تحلیل مدارکی پرداخته می‌شود که در همین راستا، استنادهایی قابل توجه از هزاره‌های قبلی را نشان می‌دهند، همچنین در مقاله پیش‌رو به محتوای کتیبه‌ای از سارگن اکدی و بررسی چند سکونت‌گاه خاص با ویژگی‌های مرتبط به موضوع مقاله پرداخته شده است. این پژوهش نشان داد که یا باید روش‌شناسی استنتاجی در این گونه مسائل را دگرگون کرد و یا اگر همین روش مبنای کار قضاوت قرار گیرد، باید محتوای دیگر متون را نیز به منظور استنتاج علمی، معیار قرار داد.

کلیدواژگان: ماد، مانئا، گرزین، اکد، اوَمَن-مَند، آشور.

ارجاع: فیروزی س.، مهرآفرین ر.، موسوی‌حاجی ر. ۱۴۰۰. گرزین، آکری‌یش، زرک/قولی‌یش، سورگینی‌یش، هاندکی‌یش، موتی و اوَمَن-مَند؛ چالش متون میان‌رودانی و ایرانی‌تباران در فلات ایران. نشریه جستارهای باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام. ۶ (۲): ۹۱-۱۰۶.

۱- دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوره تاریخی دانشگاه مازندران. مازندران. ایران.

۲- استاد تمام باستان‌شناسی دانشگاه مازندران. مازندران. ایران. r.mehrafarin@gmail.com

۳- استاد تمام باستان‌شناسی دانشگاه مازندران. مازندران. ایران. r.mousavijhi@umz.ac.ir

\* نویسنده مسئول: Sorena.firouzi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۴

## مقدمه

شلمانسر سوم (*Šalmanaser III*) شاه آشوری (۸۵۸-۸۱۴ پ.م) یکی از پرکارترین فرمانروایان تاریخ آشور بوده است. از روزگار او، بیش از صد نیشته شاهانه برجای مانده است که با شناسه «A.O.102» معرفی می‌شوند. در این میان، کتیبه‌های «38 & 16, 10, 13, 6, 102.1» نمونه‌هایی هستند که فرض می‌شود در آن‌ها برای نخستین بار به جمعیت ایرانی تبار مادی و یک جمعیت حوری یا ایرانی تبار مانثایی از سوی آشوریان اشاره شده است (Grayson, 1996: 40, 54, 60, 61, 68, 70) و این مساله به عنوان نخستین حضور ممکن این گروه‌ها در منطقه غرب فلات نیز در نظر گرفته می‌شود (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۶، ۶۹ و ۸۹؛ دیاکونوف، ۱۳۸۶: ۲۵۲-۱۵۶؛ گرشویچ، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۲۹؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۸۴-۲۹۴؛ دوبلوپس، ۱۳۸۲: ۸۱؛ اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱-۲۶؛ کرتیس، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۱ و ۷۹؛ ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۱۹ و کرتیس و استوارت، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۱). پیرو همین نگرش، ورود این مردمان به فلات ایران نیز مرتبط با اواخر هزاره دوم و یا اوایل هزاره یکم پیش از میلاد فرض شده است. «رابرت دایسون» (Robert Dyson) بر پایه تغییرات مواد باستان‌شناختی به دست آمده میان طبقات ششم و پنجم تپه حسنلو (مانند ظهور سفال خاکستری و کنار گذاشته شدن سنت سفال منقوش نخودی)، نتیجه‌گیری کرد که مردمانی تازه‌وارد، وارد فلات ایران شده‌اند. نتیجه برداشت‌های دایسون از سوی «کایلر یانگ» (Kayler Young) که با بررسی نواحی اطراف و نیمه شمال غربی فلات همراه بود، به این صورت تفسیر شد که این نوآمدگان، «مهاجران ایرانی» یا همان «آریایی‌ها»یی بوده‌اند که در عصر آهن I (۱۲۰۰-۱۵۰۰ پ.م)، با زدودن سنت‌های بومیان فلات، درون فلات شدند. نمونه‌هایی چون تغییر شیوه تدفین (پیدایش قبرستان‌ها) نیز در پیش‌برد این نظر به کار گرفته شد (طلایی، ۱۳۸۹: ۵۶؛ ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۴۹؛ Young, 1965: 53-85; 1967: 11-34; 1985: 361-378; Dyson, 1965: 193-217). مسیری که این دیدگاه برای مهاجرت آریایی‌ها در آغاز عصر آهن در نظر گرفته شده بود، از این قرار است: شمال خاوری ایران به سوی کوه‌های زاگرس و منطقه دریاچه ارومیه (طلایی، ۱۳۸۹: ۴۶؛ ۱۳۸۹: ۱۵۰) در حدود ۱۵۰۰ پ.م یا به صورتی دیگر، استقرار در خاور خورویین و آغاز حرکت تدریجی به غرب فلات در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد (طلایی، ۱۳۸۹: ۵۶). یانگ در ادامه توضیحات خود، ظهور ظروف لوله‌دار در عصر آهن I را در ارتباط با ورود مردمان تازه‌وارد ایرانی دانست (طلایی، ۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۵۷). در این میان، کامرون به ورود بخشی از مردمان هندوایرانی (آریایی) تبار در اوایل هزاره دوم به فلات ایران و پیشروی آن‌ها به سوی غرب آن و گذر از زاگرس تا میتانی باور داشته است (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۰۶). این در حالی است که چنین برداشتی از محتوای نیشته‌های آشوری دارای یک چالش بزرگ است که بررسی آن، اساس این مقاله را تشکیل می‌دهد. چالش یادشده به این صورت است که تا پیش از فتوحات «تیگلات (تیگلت)-پیلسر» یکم (*Tukulti-apli-Ešarra*) (۱۰۷۶-۱۱۸۴ پ.م)، دامنه آگاهی آشوریان از شرق و غرب خود، بسیار محدود بود و اتفاقاً همین شاه آشوری بود که رو به پیش‌روی بیشتر آورد. سپس «آد-ناراری» دوم (*Adad-nārārī*)؛ هزوارش از *IŠKUR-ÉRIN.TÁĪ* (۸۹۱-۹۱۱ پ.م)، توانست (بنگرید به بند ۲۴ از نیشته A.O.99.2) پیش‌روی نظامی (و نه مرز سیاسی) آشوریان و به دنبال آن، شناخت جغرافیایی-مردم‌شناسی خود را تا دو سرزمین شرقی «زموآ» (*KUR za-mu-a*) و «نمرو» یا «نمری» (*KUR nam-ri*) وسعت بخشد (Grayson, 1991: 5-6, 148)، اما او به سوی آن جهت جغرافیایی که بعدها شلمانسر سوم طی کرد و به پرسوا رسید، حرکت نکرد. در سال چهارم از حکومت شلمانسر سوم، این شاه آشوری از کوه «کولار» (*KUR kúl-la-ar*) گذر کرد و به زموآ رسید، اما پیش‌روی‌اش در آن لشگرکشی به آن حد نبود که محتوای مشابهی با اطلاعات لشگرکشی سال شانزدهم خود را گزارش کند، سالی که در آن سپاهیان شلمانسر با سرزمین‌های سه‌گانه بحث‌شده؛ یعنی مون (مانثا، مانا) (*KUR mu-un-na*)، پرسوا (هم سرزمین پرسوا و هم شهری به همین نام در آن جا) (*KUR pá-r-su-a*; *URU pá-r-su-a*) و در پشت پرسوا، سرزمین «آمد» (تحت‌اللفظی: سرزمین مادی‌ها؛ *KUR a-ma-da-a-a*) برخورد کردند (Grayson, 1991: 36, 40, 54, 60, 61, 68 & 70). این موضوع آشکارا نشان می‌دهد که مساله، نبود آن مردمان و سرزمین‌هایشان در زمان لشگرکشی سال چهارم نبوده است، بلکه علت، عدم در پیش‌گرفتن راهی است که در سال شانزدهم از سوی شلمانسر سوم طی شد و همین نکته قابلیت تعمیم دوره‌های قبل‌تر را نیز دارد. می‌دانیم که بعدها نیز تیگلات-پیلسر سوم (۷۲۷-۷۴۵ پ.م) برای رسیدن به پرسوا، همسایگان آن و سپس سرزمین‌های مادی‌نشین، از مسیر نمری پیش‌روی کرد (کتیبه‌های ۱۷ و ۳۵ از این فرد در Tadmor & Yamada, 2011: 51 & 84)، اما همین شاه آشوری در اواخر حکومت خود، از مسیری جدید و مرتبط با سرزمین اهالی «مَد‌خیس» (*KUR ma-da-hi-sa-a-a*) یا «مَلخیس» (*malhis-a-a*)

(Ibid.: 70, 82) وارد سرزمین‌های مذکور شد که پیامدش برخورد با آن سرزمین بود، افزون بر آن، با گسترش دامنه متصرفات سیاسی آشور نو (مثل فتح گیزیل‌بوند) برخی از جانشینان دیگر شلمانسر سوم نیز از راه‌های دیگری درون این سرزمین‌ها شدند. از این‌رو، آن‌چه در این قضیه با آن روبرو هستیم، به شرق رفتن بیشتر و به دنبال آن، شناخت کامل‌تر آشوریان از جمعیت‌های ساکن در این جهت جغرافیایی خود بوده است تا استدلالی برای نخستین حضور گروه‌های ایرانی تبار در غرب فلات ایران. مساله یادشده جدا از این پنداشت موازی است که جمعیت‌های ایرانی نیز، اندک‌اندک و تا سده نهم پیش از میلاد از مناطق شرقی‌تر (شرق زاگرس مرکزی و مرکز فلات ایران) به آشور نزدیک‌تر شده‌اند. در ادامه خواهیم دید که دلایلی بر حضور کهن‌تر نیاکان ایرانی تباران نسبت به عصر شلمانسر سوم و در یک راستای جغرافیایی غرب فلاتی قابل طرح است.

### پیشینه پژوهش

درباره‌ی موضوع قدمت حضور مردمان ایرانی تبار و مانایی (اگر در شمار گروه‌های ایرانی تبار فرض نشوند) و نیز جایابی سرزمین‌های این جمعیت‌ها، مطالعات مختلف و فراوانی صورت گرفته است که از برجسته‌ترین آن‌ها می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد: ایمانپور، ۱۳۸۲؛ ایمانپور، ۱۳۹۲؛ کاویانی‌پور، ۱۳۹۴؛ زرین کوب و علی‌زاده، ۱۳۹۶؛ عطایی، ۱۳۹۸؛ Boehmer 1965؛ Diakonoff and Kashkai 1979; Fuchs 1994; 2003-5; Zadok 1976; 2002; Levine 1969; 1972; 1973; 1974; 1977; Alizadeh و Zimansky 1990; Millard 1994; Lanfranchi 1995; Medvedskaya 1999; Parpola & Porter 2001 & 2020.

### بیان ضرورت

مطالعات جمعیت‌شناسی یک منطقه از منظر کیستی اجتماعی، ژنتیکی و فرهنگی و دیرینگی حضور گروه‌های جمعیتی در یک منطقه، از مهمترین موضوع‌های پژوهشی در حوزه‌های تاریخ و باستان‌شناسی ایران محسوب می‌شوند. پژوهش پیش‌رو نیز در راستای واکاوی و بازنگری در این موضوع نوشته شده است.

### بیان هدف

پیرو بیان مطالب ارائه شده در قبل، در این مقاله، نگرش مرتبط با حضور کهن‌تر جمعیت‌های ایرانی تبار نسبت به هزاره یکم پیش از میلاد واکاوی می‌شود و این پرسش‌ها واری می‌گردند: پرسش نخست: درستی اشاره شلمانسر سوم در جایگاه نخستین استناد مکتوب از حضور جمعیت‌های ایرانی تبار در غرب فلات چگونه است و در میان مستندات مکتوب دیگر، تا چه اندازه امکان حضور کهن‌تر این گروه‌ها قابل پیگیری است؟ پرسش دوم: در صورت مطرح شدن شواهدی مرتبط با حضور دیرین‌تر گروه‌های ایرانی تبار در منطقه بحث‌شده، آیا روش مطالعه محتوای این سندها، متفاوت با آن روش یا روش‌هایی است که تاکنون برای استنتاج محتوای کتیبه‌های شلمانسر سوم به کار رفته است و یا خیر؟

### روش‌شناسی

آنچه در این مطالعه معیار قرار گرفته است، استخراج داده‌های جغرافیایی غرب و شمال غرب فلات ایران از کتیبه‌های مرتبط میان‌رودانی (اکدی و بابلی قدیم) و در گام بعدی، تحلیل تطبیقی این داده‌ها با اطلاعاتی است که در کتیبه‌های نوآشوری وجود دارند و پایه‌ای در جهت استدلال نظریه حضور متاخر (از هزاره اول پیش از میلاد) جمعیت‌های ایرانی تبار قرار گرفته‌اند؛ به عبارت دیگر این روش هیچ تفاوتی با آنچه برای تحلیل جمعیت‌شناسی محتوای کتیبه‌های هزاره یکم پیش از میلاد صورت گرفته است، ندارد و تنها اختلاف در این است که مستندات با دیرینگی بیشتر مد نظر قرار گرفته اند.

### نام جمعیت مانئایی در کتیبه‌های نوآشوری و اورارتویی تورات

مانئایی‌ها یا مانایی‌ها یکی از گروه‌های سیاسی شمال غرب فلات ایران بودند که در هزاره یکم پیش از میلاد، در محدوده جنوب

شرقی دریاچه ارومیه سکونت داشتند. درباره‌ی کیستی و ماهیت تباری آنان، پیرو نام‌های ثبت شده از شخصیت‌های این جمعیت، دو نگاه ایرانی تبار بودن و یا حوری تبار بودن مطرح است. نمونه‌هایی چون «بگدتی» (Bagdatti)، «دئی اوکو» (Daiukku)، «آزا» (Azā) و «اودکی» (Udaki) آشکارا نام‌هایی ایرانی برشمرده می‌شوند و نامی چون «اؤلوسونو» (Ullusunu) فاقد این خصوصیت است. از همسایگان این قلمرو، می‌توان به سرزمین «میستی» (Missi) (برابری آن با مِشتا Mēštā اورارتویی قطعیت ندارد)، «گیزیل‌بوند» (Gizilbunda)، زَمُوا، اورارتو (mātÚrartu)، «بیت-کیسی» (Bit-Kapsi/Kabsi) و «سوریکش» (Surikash) اشاره کرد (Melikishvili, 1949: 60; Schmitt, 1973: 137-147; Lanfranchi and Parpola, 1990: 217, 5 f.; Millard, 1994: 34 f. Zadok, 2002: 94 & Levine, 1977: 137 Fuchs, ) (1994: 451).

نام ماننا در کتیبه‌های نوآشوری این چنین ثبت شده است: به صورت «مون» (KUR mu-un-na) در کتیبه‌های شلمانسر سوم و ادد-ناراری سوم (۷۸۳-۸۱۱ پ.م) (Grayson, 1996: 40, 54, 60, 61)، به صورت «مَن» (KUR man-na-a-a) یا «مَن» (KUR ma-na-a-a) (لغوی: سرزمین اهل مَن/مَن) در کتیبه‌های تیگلات-پیلسر سوم، «سارگن» دوم (Šarru-kīn)، «اسرحدون» (Aššur-aḫa-iddina) و آشوربانی‌پال (Aššur-bāni-apli) و نیز در برخی از «پرس‌وجونامه‌ها» (Queries) که مرتبط با روزگار اسرحدون هستند (Starr, 1990: 21-81; Tadmor and Yamada, 2011: 53, 84 & 87; Leichty, 2011: 18, 29, 37, 155, ) (162, 176 & 181 & Novotny and Jeffers, 2018: 63, 64, 65, 87, 88, etc. شلمانسر سوم (Grayson, 1996: 70 & 82) به صورت «مَناش» (KUR man-na-ās) و مرتبط با بخش لشگرکشی‌های اواخر حکومت او که پیش‌تر از این سرزمین با نام مَوْن یاد کرده بود.

همچنین در کتیبه‌های اورارتویی نیز، نام ماننا به صورت «مانا» (mānā) ذکر شده است (Zadok, 2002: 92). در «لوح سقوط نینوا» از نبولسر کلدانی، این نام مشابه یکی از آواهای نوآشوری و به صورت «مَن» (لغوی: قلمرو مَن‌آی‌ها یا اهالی مَن؛ mat man-na-a-a) دیده می‌شود (Gadd, 1923: 31). همچنین در تورات (کتاب ارمیا، ۲۷: ۵۱)، به این سرزمین با نام «مینی» (Minni) و در کنار آراعات اشاره شده است. روی هم رفته ظهور ماننا را مربوط به روزگار نو آشوری و سلطنت شلمانسر سوم می‌دانند (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۲۹۲).

### حدود ماد در کتیبه‌های نوآشوری

دیاکونوف، حدود جغرافیایی و سیاسی نخستین مادها را چنین توضیح داده است: از شمال غربی: تا اورارتو، از شمال: تا آلبانی و امتداد کرانه‌های دریای مازندران، از خاور: تا رشته کوه‌های کوه‌داغ در سرزمین باستانی پارت و پهنه‌های آغازین کویر مرکزی، از جنوب: منطقه پارتاکنی در مرکز ایران (دیاکونوف، ۱۳۸۶: ۸۲)؛ البته باید گفت که این حدود به ویژه از سوی شرق، چندان قابل اثبات و پیگیری نیست. این که با وجود شباهت‌هایی در معماری ارگ محوطه الغ تپه (Ulug depe)، اما گاه‌نگاری آن مرتبط با پیش از روزگار مادی محوطه‌های منتسب به دوره ماد در زاگرس است (Lhuillier et al., 2013: 12-13)، در انتساب آن به این گروه از محوطه‌ها ایراد وارد می‌کند. با این حال به مادی‌های دور دست واقع در نزدیکی کوه شرقی بیکنی از سوی تیگلات-پیلسر سوم و سارگن دوم اشاره شده است (Grayson, 1996: 97-98 & Frame, 2021: 140, 158, 173, 175, 177, etc. و این مساله، حدود شرقی مادی‌نشین مطمئن و شناخته شده از سوی آشوریان را مستند می‌کند.

در مجموع، حدود مادی‌نشین از شمال غرب، هم‌مرز با گیزیل‌بوند (نزدیک منطقه زنجان‌چای امروزی) توصیف شده است (Zadok, 2002: 110)، همچنین سرزمین‌ها و سکونت‌گاه‌های زیر که در حدود زاگرس مرکزی و شرق آن جای گرفته‌اند، مناطقی به شمار می‌آیند که در شمار خطه میانی ماد و مادی‌نشین بوده‌اند: سرزمین «دَتومبو» (KUR da-tu-um-bu)، سرزمین «کَزَنگی» (KUR ka-za-ba-ka-ni/ka-an-[za-b]a-[ka-ni]) و «کَرزینو» (kar-zi-na<sup>ki</sup>) که درباره‌ی آن در ادامه، بحث خواهیم داشت، سرزمین «پیرنکان» (KUR pir-na-ka-an)، «بریکانو» (KUR ba-ri-ka-a-nu) که آن را برابر با «پاریکانوی» (Παρικάνοι) در متون یونانی قرار داده‌اند، شهر «ه/خَرزینو» (URU ḫa-ar-zi-a-ni)، شهر «کئیتانو» (URU kaitānu)، سرزمین «رامند» (KUR rā-ma-an-da) برابر با رامند امروزی در نزدیکی بوئین‌زهرا طبق یک نظر، سرزمین

آرنسی *(KUR ar-na-si-a)*، سرزمین «سگبیت» *(KUR sag-bi-ta)*، شهر و سرزمین «نیش» *(KUR/URU ni-iš-šá-a/ni-š-š)* که برابر با منطقه نیسای در کتیبه داریوش اول در بیستون دانسته شده است (Levine, 1972: 42; Fuchs, 1994: 446). افزودن بر آن، به نام ماد در کتیبه‌های نوآشوری به این شکل اشاره شده است: به صورت «آمد» (لغوی: سرزمین اهل آمد؛ *KUR a-ma-da-a-a*) در کتیبه‌ای از شلمانسر سوم (Grayson, 1996: 68)، به صورت «مد» (لغوی: سرزمین اهل مد؛ *KUR ma-da-a-a*; *KUR mada-a-a*) در کتیبه‌ای از «آدد-ناراری» سوم، در کتیبه‌هایی از تیگلات-پیلسر سوم، در کتیبه‌هایی از اسرحدون (Grayson, 1996: 212; Tadmor and Yamada, 2011: 32, 48, 52, 53, 72, 84, 86, 97, etc. & Leichty, 2011: 20, 32, 39, 43, 50, etc. 98, etc.)، به صورت «مد» (لغوی: مادی/مادی‌ها؛ *mad-a-a*) در کتیبه‌هایی از آشوریانی پال (Novotny and Jeffers, 2018: 65, 89, 123 & 170)، به صورت «مت» (لغوی: سرزمین اهالی مت؛ *KUR ma-ta-a*) در کتیبه‌ای از آشوریانی پال (*Ibid.*: 291) و به صورت «مند» (لغوی: سرزمین اهالی مند؛ *KUR man-da-a-a*) در دو کتیبه از سارگن دوم (Frame, 2021: 68 & 93). در نوشته‌هایی که مرتبط با عصر حاکمیت کلدانیان در بابل (دوره نوبابلی) هستند، نام مادی‌ها و شخصیت‌های آنان به صورت زیر ثبت شده است: «مد» (لغوی: «مدیا» یا قلمرو اهالی مد؛ *mat ma-da-a-a*) در (Gadd, 1923: 33)، «اومَن-مند» (*um-man-ma-an-da/umman-man-da*) در لوح سقوط نینوا و در سنگ یادبود بازالتی نبونئید (Gadd, 1923: 34, 35, 36, 38; Adali, 2009: 192 & Weiershäuser and Novotny, 2020: 62) «ارین-مند» در استوانه سیپر از نبونئید (Adali, 2009: 189, 193, 194)، «ارین-مندو» (*ÉRIN/M-man-du*) در همان سنگ یادبود نبونئید و سنگ یادبود بابل (Adali, 2009: 193; Weiershäuser & Novotny, 2020: 70). در استوانه کوروش بزرگ نیز به تبعیت از ادبیات دوران کلدانیان بابل، نام ماد به صورت «اومَن-مند» (*Um-man-man-da*) حک شده است (*Ibid.*: 211). در تورات (کتاب پیدایش، ۱۰:۲؛ کتاب پادشاهان ۲، ۱۷:۶ و ۱۱:۱۸؛ کتاب عزرا، ۶:۲؛ کتاب استر، ۱:۱-۱۹ و کتاب دانیال ۵:۲۸، ۵:۲۸، ۵:۳۱، ۹:۱ و ۱۱:۱) به مادی‌ها اشاره شده و معروف‌ترین آوای آن در مجموعه مذکور، «مادی» (*Madai*) است.

### مساله گسترش شناخت از مادها

چنان‌که گفته شد، این تیگلات-پیلسر یکم است که آشور را از درون لاک خود و یک قدرت محلی بودن خارج می‌سازد و در برابر سرزمین‌های نسبتاً دوردست خود، عرض اندام می‌کند. شهرت او تا آن حد رسید که فرعون مصر، شاه آشور را قابل دید و برای دوستی با او، هدایایی فرستاد. این بدان معنی است که تیگلات-پیلسر یکم مرزهای پیشروی نظامی آشور را فراتر از قلمروی نیاکان خود برده است که البته این به معنای گستراندن مرزهای سیاسی نیست. از این رو، این که گفته می‌شود به دوران شلمانسر سوم و در سده نهم پیش از میلاد، برای نخستین بار کتیبه‌های آشوری به حضور جمعیت‌های ایرانی اشاره می‌کنند، نمی‌تواند به مفهوم مطلق نخستین ظهور آن جمعیت‌ها در فلات ایران و حتی در غرب آن باشد، بلکه تفسیر درست این مساله چنین است که این، گام سرباز و پهنای جهان‌شناخت آشوری بوده که به دوران شلمانسر سوم، به سرحدات دورتری رسیده و با جمعیت‌های نوین‌تری روبرو شده است، البته این مساله نیز صحیح است که پیش از شلمانسر سوم، شاهانی چون آدد-ناراری دوم به حدود سرزمین «نمرو» رسیدند و این سرزمین، دروازه ورود به آن نقاطی بوده که به روزگار شلمانسر سوم، به حضور جمعیت‌های ایرانی تبار در آن‌ها اشاره شده است، اما درک دو مساله در این‌جا اهمیت دارد. یکی آن که این شاهان ماقبل شلمانسر سوم (از تیگلات-پیلسر یکم تا پدر شلمانسر) از حدود نمرو و در راستای همان جهت مرتبط گذر نکرده‌اند (بنگرید به مقدمه) و دیگری همان‌گونه که پیشتر هم بیان شد، این امکان وجود داشته است که جمعیت‌های ایرانی نیز، در آن مقطع از زمان، در مختصات شرقی‌تر و در نتیجه، دورتر از دسترس این شاهان پیش از شلمانسر بوده باشند. مثال ملموس این قضیه این است که به خوبی می‌دانیم زمانی که تیگلات-پیلسر سوم و پس از او سارگن دوم نوآشوری، برای نام بردن از سکونت‌گاه‌های شرقی و دوردست مادی‌ها، به کوه بیکنی اشاره می‌کنند (Luckenbill, 1927: 26, 40, 41, etc. Grayson, 1996: 97-98 & Frame, 2021: 140, 158, 173, 175, 177, etc.). این محدوده‌ی مادی‌نشین و این کوه، در زمان شلمانسر سوم ناشناخته بوده است و او تنها از مادی‌های غربی‌تر (با به نواحی غربی‌تر آمده) شناخت داشته است. از این رو، پنداشتن چنین فرضی برای آن به اصطلاح نخستین اشاره شلمانسر سوم به مادی‌ها نیز دارای شاهدی قابل ارجاعی و ممکن است. به

عبارت دیگر، تفسیر علمی‌تر و بدون پیش فرض از مساله نخستین اشاره در متون دوره آشور نو به ماد و مادی‌ها (جدا از نادیده گرفتن متون دیگر)، صرفاً به مفهوم نخستین برخورد میان جهان احتمالاً به حدود غربی‌تر رفته ایرانی و جهان به حدود شرقی‌تر آمده آشوری می‌تواند باشد و نه الزاماً به معنای حضور نخستین ایرانیان در غرب فلات و یا نادرست‌تر از آن، تعمیم چنین فرضی به دیگر نقاط فلات.

### جغرافیاشناسی سارگن اکدی

مطابق با روش‌شناسی انجام شده برای تحلیل داده‌های جغرافیایی و جمعیت‌شناسی موجود در کتیبه‌های آشوری، در این‌جا چنین نگرشی برای محتوای نوشته‌های برجای مانده از روزگار سارگن اکدی (پیرامون ۲۲۷۹-۲۳۳۴ پ.م.) واکاوی می‌شود. از مجموع دو رونوشت نوآشوری «VAT 8006» و نوبابی «BM 64382+82955» از منبعی کهن‌تر و مرتبط با روزگار سارگن اکدی، ۶۵ سطر برجای مانده است که شناخت تقریباً گسترده‌ای از آگاهی شاه اکدی نسبت به جغرافیای پیرامون خود به دست می‌دهد. آن گروه از نام‌ها که با واژه سرزمین همراه شده‌اند، پیش از نام‌شان، «KUR» آمده است. نشانه «» نیز به مفهوم جداسازی محتوای سطرهای کتیبه است. این محتوا از این قرار است (Horowitz, 1998: 68-71):

سطرهای ۱-۳: اشاره به پُلی در سرزمین «بَز» (*ba-za<sup>ki</sup>*) واقع در سرحد مسیر منتهی به سرزمین ملوخ (*me-luh-ḥa<sup>ki</sup>*)؛ سرزمین «خَنو» (*ha-nu-ū<sup>ki</sup>*) میان پل سرزمین بَز و کوهستان سرو (*[šadī(hur.sag)er]ēni*)؛ ۹ شاه سرزمین «سوبرتو» (*subartu(su.bir<sup>4</sup>)<sup>ki2</sup>*) میان کوهستان سرو و سرزمین انشان (*an-za-an<sup>za-an</sup>ki*).

سطرهای ۴-۵: اشاره به باج‌آوران و حکومت سارگن بر سرزمین‌ها.

سطرهای ۶-۳۲: اشاره به سرزمین ماری (*má-ri<sup>ki</sup>*) میان کرانه رود فرات و سرزمین «صوپری» (*ú-up-ri*)؛ سرزمین «زَبیک/قو» (*ra-pi-qu<sup>ki</sup>*) میان x و «ای‌یبوش» (*ia-bu-še*)؛ سرزمین آشور میان x و «مَشکن-شَرّی» (*ma[š]-kán-šarri*)؛ سرزمین «اَرَبَخ» (*ar-rap-ḥa<sup>ki</sup>*) میان دجله و فرات و میان x و لوبدی (*lu-ub-di*)؛ سرزمین «لوآوبی» (*lul-lu-bi<sup>ki</sup>*) میان رودهای زاب بزرگ و کوچک و میان «اورون» (*ú-ru-na*) و «صینو» (*šī-nu*)؛ سرزمین «اَرَمَنی» (*ar-ma-ni-ī<sup>ki</sup>*) میان «اِبَل» (*eb-lá*) و «بیت-نَیب» (*bit<sup>1</sup>-na-ni-ib<sup>1</sup>*)؛ سرزمین اَکد (*ak-ka-di-ī<sup>ki</sup>*) میان «خیزت» (*hi-iz-za-at*) و «ابول-ادد» (*abul-<sup>ad</sup>[adad]*)؛ سرزمین گوتیوم (*gu-ti-um<sup>ki</sup>*) میان ابول-ادد و «خَلَب» (*ḥal-la-bi<sup>ki</sup>*)؛ سرزمین «نیک/قو» (*niq-qu<sup>ki</sup>*) میان خَلَب و «زومیرینی» (*zu-mi-<sup>ni</sup>*)؛ سرزمین «دِر» (*dēr (BÀD.AN)<sup>ki</sup>*) میان «شوربو» (*šur-bu*) و «ایبَرَت» (*ib-rat*)؛ سرزمین لَگَش (*lagaš*) (*ŠIR.BURLA*)؛ میان ایبَرَت و «یشپتوم» (*iš-pa-tum*)؛ مردمان سرزمین «کوتومت» (*ku-<sup>tu</sup>-um-ta<sup>ki</sup>*) میان «کولبی» (*k[ul-l]a-bi*) و دریا؛ سرزمین «خوریم» (*hurim (NE.RU)<sup>ki</sup>*) میان x و «مَنگیصو» (*Ma-an-gi-šu<sup>ki</sup>*)؛ دگربار سرزمین اَکد میان «دَمرو» (*damru (HĪ.GAR)<sup>ki</sup>*) و «سیپَر» (*[si]ppar<sup>ki</sup>*)؛ سرزمین «اِدَمَرُوص» (*e-da-ma-ru-uš<sup>ki</sup>*) میان تیرگان (*tir-ga-*) در گوتیوم و «اورزِلولولو» (*ú-zar-i-lu-lu<sup>ki</sup>*)؛ دگربار سرزمین ماری میان اوزرِلولولو و «بیت-سین» (*bit-<sup>d</sup>šîn*)؛ سرزمین «مَلگی» (*ma-al-gi-ī<sup>ki</sup>*) میان بیت-سین و «مَشکن-شَپیر» (*maš-kán-šapir<sup>ki</sup>*)؛ سرزمین «اِموتَبَل» (*e-mut-ba-lum<sup>ki</sup>*) میان «شَر-سین» (*šar-sí-na<sup>ki</sup>*) و آب‌های تلخ؛ سرزمین «ایسین» (*i[si-i]n-<sup>na</sup>ki<sup>1</sup>*) میان «بیت-خوب» (*bit-ḥub-ba<sup>ki</sup>*) و «خَبوت» (*ra-ḥa-bu-ut<sup>ki</sup>*)؛ سرزمین x «بیت-گَبگَل» (*bit-gaba-gál*) و «اِرِی‌بَب» (*e-ri-ia-ba<sup>ki</sup>*)؛ سرزمین «موتی‌اَبَل» (*mu-<sup>ab</sup>*) (*ut-a-bal<sup>ki</sup>*) میان سرزمین «تورگو» (*túr-gu<sup>ki1</sup>*) و سرزمین کوهستان-رود؛ سرزمین «اَمورَو» (*a-murrú(mar.dú)<sup>ki</sup>*) در سرحد ماری (به صورت *mé-rí*)؛ سرزمین سومر (*šū-me-ri<sup>ki</sup>*) و اَکد میان «دروازه شوش» (*[a]bul-šušān (MÜŠ-ERIN!)<sup>ki</sup>*) و «گیمدوب» (*gim-DÚB<sup>2</sup>*)، یک‌صد و بیست اتحادیه میان دَم رود فرات و سرحد ملوخ و مَنگَن اِن (*[m]á-gan-na<sup>ki1</sup>*).

در ادامه، سرزمین‌های بالا، متصرفات سارگن خوانده شده‌اند و سپس ریز شماری اتحادیه چنین شرح داده شده است (Ibid.: 70-73):

سطرهای ۳۳-۴۰: چهل «اتحادیه در محیط» (= ا.د.م) سرزمین «مَرخَشی» (*mar-ḥa-šī<sup>ki</sup>*)؛ شصت اتحادیه (ا.د.م) سرزمین «توکریش» (*tuk-riš<sup>ki</sup>*)؛ نود (ا.د.م) سرزمین ایلام (*elamî (elam.ma)<sup>ki</sup>*)؛ یک‌صد و هشتاد (ا.د.م) سرزمین اَکد (*akkadî(uri)<sup>ki</sup>*)؛ یک‌صد و بیست (ا.د.م) سرزمین سوبرتو؛ یک‌صد و بیست (ا.د.م) سرزمین اَمورَو (*ū*) به جای *ī* میان «لبنان» (*la-ab-na-nu*) و «تورگو» (*[tu-ruk-k]i-ī<sup>ki</sup>*)؛ نود (ا.د.م) سرزمین لوآوبی (*lul-lu-bi-ī<sup>ki</sup>*)؛ نود (ا.د.م) سرزمین انشان.

سپس در ادامه، نام‌های جغرافیایی دیگری در رابطه با متصرفات و مشاهدات سارگن آورده شده است (Ibid.: 72-75):  
 سطرهای ۵۶-۴۱ و ۲۴؛ بخش پشتی، ۶۵-ب-۱۶ و بخش پشتی، ۵۷ ب: سرزمین‌های «آنکو» (*a-na-ku<sup>ki</sup>*) و «کپتر» (*kap-ta-*)  
 واقع در راستای دریای بالا؛ «دیلمون» (*tilmun<sup>ki</sup>*) و مگن واقع در راستای دریای پایین؛ از انشان تا «مصر» (*m[iš]-ri-i<sup>ki</sup>*)  
 و «صور» (*sur-ru-ur<sup>ki</sup>*) و «صورشتک» (*sur-šá/a-tak<sup>ki</sup>*)؛ از «بیبلس» (*gab-laPí<sup>ki</sup>*) تا [...] «لوئوپون» (*lu-lu-<sup>1</sup>pu<sup>1</sup>-un<sup>ki</sup>*) و  
 مگن؛ در ادامه و پس از ذکر دوباره نام سرزمین بَز، تخریب کتیبه شده است و سپس به سرزمین «اودنی» (*ú-da-ni-i<sup>ki</sup>*) واقع در  
 سرحد سومر (*šú-me-ra*) اشاره شده؛ سپس کتیبه تخریب شده و سپس به «موآب» (*[ma-]bu<sup>1</sup>ú<sup>1</sup>[<sup>ki</sup>]*) اشاره شده است؛  
 دوباره کتیبه تخریب شده و سپس به «تیم/تیل-تمنی» (*te-ma-a : til te-em-ma-ni-ia<sup>ki</sup>*) اشاره شده؛ در ادامه، تخریب کتیبه  
 و سپس اشاره به «اِعدُم» (*ú-d[u-u]m-mu*) و «گینیرتوم» (*gi-in-nir-tum*)؛ دوباره تخریب کتیبه و در پی آن، آوردن نام  
 «مونی» (*[m]u-un-ni<sup>ki</sup>*) و در ادامه، تخریب کتیبه و پس از آن، اشاره به «لپواتیل-خَلپو» (*til-ḥa-la-pu-ú<sup>ki</sup>*)؛ دگربار تخریب  
 کتیبه و سپس اشاره به «اکلیتو» (*ak-li-tu-ú<sup>ki</sup>*) و آموزو (*a-mur-r[u]-<sup>1</sup>ú<sup>1</sup>*) که مردمان جنوب بودند و در ادامه اشاره به  
 «لوئوبو» (*lul-lu-bu-ú*) که مردمان شمال بودند و درباره‌ی آن‌ها نوشته شده: «آنان، ساخت‌وساز را نمی‌دانند»؛ در ادامه، اشاره  
 به «آکری‌یش» (*ak-ri-ia-áš*) سفلی؛ در ادامه، آوردن نام‌های «مرشون» (*mar-šū-na*)، «انگی» (*an-gi*) و همه «کوتال» (*ku-*)  
 (*ta-al-la*)؛ سپس اشاره به «خَبی گَلَبتو» (*ḥa-bi-gal-bat-ú*) که درباره‌ی موقعیتشان نوشته شده: «آنان که جایگاهشان دور  
 است»؛ در ادامه، اشاره به «دود» (*du-da-a<sup>ki</sup>*)، «مَرَشَمَن» (*ma-ra-áš-ma-an<sup>ki</sup>*)، «زراک/اقولی‌یش» (*ZER/QUL-[i]a-áš<sup>ki</sup>*)،  
 «سورگینی‌یش» (*sur-gi-ni-ia-áš<sup>ki</sup>*) و «هاندکی‌یش» (*ha-an-da-ki-ia-áš<sup>ki</sup>*) و بعد آوردن این جمله: «که پیش از ... واقع  
 است، عصا از (جنس چوب)»؛ سپس اشاره به سرزمین «گَرزین» (*kar-zi-na<sup>ki</sup>*) و بیان این عبارت: «که بالای آن واقع است،  
 آنان که سبک موهایشان با تیغ برگزیده می‌شود، با آتش بلعیده می‌شوند، آنان که خاک‌سپاری نمی‌دانند، گوشت‌خواران،  
 شیرخواران (نوشان) و خوردگان غلات برشته، آنان که (در) اندرون (شان)، نان اجاق‌پخته نمی‌دانند، شکم‌های (شان) آجسو  
 (نمی‌داند)»؛ سپس با تخریب کتیبه روبرو می‌شویم؛ در ادامه، اشاره به (اهل) «سوت‌آ» (*su-ta-a-a*) و اهل «لوئوبی» (*lul-*)  
 و سرانجام تخریب کامل ادامه کتیبه.

نکاتی که از این کتیبه هزاره سومی به دست می‌آیند، بسیار جالب توجه و از این قرار هستند:

۱. سارگن برای بیان بهتر مختصات جغرافیایی، بارها از برخی از سرزمین‌ها، چندبار نام برده است و این‌گونه حدود آن و همسایگان آن واضح‌تر معین می‌شوند. ۲. نام‌ها (چون مورد لوئوبوم) و مختصات جغرافیایی (چون مرتبط با ملوخ و مگن) موجود در کتیبه، بجز دو سرزمین قابل بحث، همگی نه داده‌های هزاره یکم و حتی دوم، بلکه برگرفته از جغرافیای سیاسی و جمعیت‌شناسی هزاره سوم و منطبق بر الواح دیگر به دست آمده از ادبیات شاهان اکد هستند (Frayne, 1993: 28, 30, 144 & 226). در این کتیبه، دو سرزمین ملوخ (به طور واضح) مگن (گویا به جز یک‌بار) دقیقاً در سوی شرقی میان‌رودان وصف شده‌اند و در نتیجه بر مبنای جهان‌شناخت آشوری منطبق بر حدود مصر و کوش (یک نمونه چون اشاره‌های اسرحدون در Leichty, 1989: 64, 87 & 89) دیده نمی‌شوند. ۳. نام مصر، دقیقاً به آوای هزاره سومی آن (*[m]i-iš-ri-i<sup>ki</sup>/[m]i-iš-ri-i<sup>ki</sup>*) ثبت شده است (Horowitz, 1998: 72) و نه به آوای نوآشوری این نام (*KUR mu-uš-ra-a-a/mu-uš-ri/mu-šur-ri/ mu-šur-a-a/mu-šur*) که فراوان در کتیبه‌های شاهان این دوره به آن اشاره شده است (Tadmor and Yamada, 2011: 23 & 150; Grayson, 1996: 23 & 150; Novotny and Jeffers, 2018: 41, 47, 48, etc. & Leichty, 2011: 17, 29, 37, 55, 64, 68, etc.; 105, 106, etc.). حتی نام

مصر در این کتیبه، با آوای این نام در اواخر دوره آشور میانه (*mu-uš-re-e*) نیز متفاوت است (Grayson, 1991: 98, 104).

۴. سارگن به روشنی از سرزمینی با نام «مونی» نام برده است که از نظر نام، دقیقاً یک برابر آوای اولین اشاره به هویت اهل ماننا (*mu-un-na*) در کتیبه شلمانسر سوم (Grayson, 1996: 40) است؛ هورویتس نیز به برابری این سرزمین با سرزمین «مون» در کنار دریاچه ارومیه اشاره کرده است (Horowitz, 1998: 89). ۵. در ادامه، برخورد با سرزمین‌های «آکری‌یش»، «زراک/اقولی‌یش»، «سورگینی‌یش» و «هاندکی‌یش» که همگی دارای پسوند «-vaš» (به معنی «سرزمین» و با ریشه هند و اروپایی؛ معادل اکدی (*mātu*) هستند (Ibid.: 73 & 90)، در نیشته‌های سارگن اکدی شگفت آور است. این که جهت جغرافیایی این توصیف از لوئوبو در غرب فلات و شرق میان‌رودان شروع می‌شود (سطر ۵۱) و به آکری‌یش می‌رسد، از نزدیکی این دو خطه به هم صحبت می‌کند، سپس از مرشون در حدود آسیای صغیر و انگی - که آن را نمی‌شناسیم - یاد شده و در ادامه، متن به

جنوب میان‌رودان و کوتل در نزدیکی شهر «لگش»، واقع در شرق اوروک توجه کرده است که این مساله نشان می‌دهد مشابه با کتیبه‌های داریوش اول هخامنشی، انسجام اشارات بر مبنای همسایگی و جهت جغرافیایی سرزمین‌ها، صورت نگرفته و ثبت اسامی به صورت نه چندان مرتبط انجام شده است. با بازگشت اشاره کتیبه به کوتل، در می‌یابیم که محتوا همچنان از سرحدات میان‌رودان خارج نشده است، سپس جهت اشارات از جنوب، دوباره به سمت شمال و حدود هنی‌گلبت و سکونت‌گاه مَرشمن (شبهه به نام چند سکونت‌گاه در آسیای کوچک) بازگشته و سه سکونت‌گاه با پسوند «ki» و هم‌تراز با سرزمین‌های دیگر کتیبه را مشاهده می‌کنیم که هر سه با پسوند هندواروپایی یادشده معرفی شده‌اند. در ادامه، به سکونت‌گاه کرزین می‌رسیم که این نام دقیقاً مشابه آن سکونت‌گاه مادی‌نشین واقع در زاگرس (میان سرزمین دتومبو؛ *da-tu-um-bu* و سرزمین بیرنکن؛ *bir-na'-ka-* *an*) به روزگار سارگن دوم نوآشوری است (Luckenbill, 1927: 76 & 105 & Frame, 2021: 281, 365 & 453) و هوروویتس هم به این مساله اشاره کرده است (Horowitz, 1998: 90). این قسمت از کتیبه، شامل مهم‌ترین نکات فرهنگی و از این قرار است: (آ) اشاره به تراشیده شدن سر که با رسم «چوداکَرَن» (*cūdākaraṇa*) در کیش هندو (در جایگاه میراث‌دار آیین مشترک هندوایرانی پیش از زرتشتی شدن ایرانیان) مشابهت دارد. در این آیین از کیش یادشده، موی فرد طی گذر از مراحل مختلف زندگی و هربار به حالتی، تیغ زده می‌شود (*Encyclopedia Britannica: "tonsure"*). (ب) آتش زدن پیکر که مشابه با رسم پیشازرتشتی و رایج در کیش هندو است (*Rigveda*, 10:15.14). در *اوستا* به این رسم و رواج آن در یکی از سرزمین‌های ایرانی‌نشین اشاره شده و شریعت زرتشتی آن را نکوهش کرده است (*اوستا*، ۱۳۷۹: ۶۶۳/۲ و ۷۶۲)؛ از آن‌رو که میان‌رودانیان نیز با آن بیگانه بودند، رویت این مساله در کرزین، شگفتی سارگن را موجب شده است. روی هم رفته، این دو سنت مطابق با رسوم پیش از زرتشتی شدن جمعیت‌های ایرانی تبار بوده‌اند و گاه‌نگاری مبحث هم مرتبط با آن و هزاره سوم پیش از میلاد است.

با توجه به این که داده‌های کتیبه سارگن اکدی، با پارادایم مهاجرت و حضور دیرهنگام و عصر آهنی اقوام ایرانی در تضاد است، هوروویتس به تبعیت از گریسون نوشته است که سطرهای ۴۵ تا ۵۰ و به دنبال آن ۵۱ تا ۵۹، حاصل یک بازنویسی در هزاره یکم پیش از میلاد از سوی جغرافیاشناسی نوآشوری (عصر سناخریب و اسرحدون) و به روز رسانی برخی از نام‌ها بوده‌اند (Horowitz, 1998: 89-90 & 93). این مساله از دید او این گونه مطرح شد: یکی به علت قرار گرفتن سرزمین مگن در جهت جغرافیایی غرب میان‌رودان و به مفهوم مصر یا نزدیک آن در سطر ۴۶ و اشاره به سرزمین خبی‌گلبت یا هبی‌گلبت (میتاتی) که سابقه این آوا از نام سرزمین هزاره دومی مذکور، مربوط به روزگار نوآشور و هزاره یکم پیش از میلاد بوده است. درباره‌ی دلیل اول باید گفت که بر پایه دلایلی، پنداشت هوروویتس صحیح نیست؛ یکی آن که نام مگن، در این جا و برخلاف ادبیات جغرافیایی دوره آشور (چون اشاره اسرحدون در Leichty, 2011: 87) به هیچ عنوان بر جای سرزمین مصر نُنشسته است، بلکه در کنار سرزمینی به نام «لؤلویون» ثبت شده است و هوروویتس هیچ توضیحی برای کجا واقع بودن این سرزمین اخیر ارائه نکرده است، اما با توجه به وجود آواهای مختلف از نام سرزمین لولوییان در این کتیبه و نیز وجود نگارش مشابه (و مشدد بودن یک قسمت همسان)، احتمالاً این سرزمین نسخه دیگری از آواهای سرزمین لؤلویوم بوده است. از این رو، ما مطلقاً دلیلی برای در جهت غربی دانستن مگن در سطر ۴۶ مشاهده نمی‌کنیم. در خصوص آمدن نام خنی‌گلبت آن هم با آوای روزگار نوآشوری آن (خَبی‌گَلَبَت)، این یک مولفه مهم و قابل تامل است، اما توجیه این انتساب به عللی که ذکر می‌شود، قابل پذیرش نیست: (آ) آواهای سرزمین‌های دیگر در کتیبه تا پیش از این سطر (چون نام مصر، لؤلویوم و کوتل)، مرتبط با جغرافیاشناسی و ادبیات روزگار هزاره سوم و نهایتاً اوایل هزاره دوم پیش از میلاد هستند و نه هزاره نخست پیش از میلاد. (ب) جهت جغرافیایی هزاره سومی توصیف شده برای ملوخ و مگن در محتوای کتیبه، کاملاً منطبق بر جهان‌شناخت هزاره سوم پیش از میلاد ترسیم شده است و نه مطابق با اشارات فراوان روزگار نوآشوری در جهت غرب میان‌رودان. (پ) اشاره به سرزمین لؤلویوم با دو آوای لؤلوی در سطر ۵۱ و لؤلوی در سر ۶۲ (ابتدا و انتهای بخش بحث‌شده)، کاملاً بر مبنای جهان‌شناخت سیاسی ربع آخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، امکان نوشتن داشته است و نه براساس اطلاعات روزگار آشور نو که این خطه در جایگاه بخشی از زموا، «لولومه» (*lu-lu-mi/e*) برابر با *lulu[ine]* در اروراتویی) نام داشت (Winckler, 1889: II/8; Klengel, 1965: 358; Diakonoff and Kashkai, 1979: 52; Grayson, 1991: 34, 42, etc. & Zadok, 2002: 134). (ت) اگر قرار بر این بود که نامی به‌روز شود، منطقی نام سرزمین معروف و مهمی چون مصر باید به حالت روزگار نوآشوریان تبدیل می‌شد و نه نام چند



سکونت‌گاه کوچک. جدا از این مساله، اساساً دلیلی در دست نیست که تصور کنیم کاتبان صرفاً چند خط را بازنویسی کرده‌اند و در آن چند خط هم، تنها چند نام را به‌روز ساخته باشند. این که چرا در بازنویسی فرضی، به جای لولوبو یا لولوبی، در سطرهای مرتبط، لولومه یا زموآ ثبت نشده است، یک چالش مهم برای باورمندان چنین توجیهی محسوب می‌شود که تاکنون جوابی به آن داده نشده است. در حقیقت، فرض این که یک نام (خبی‌گلبت) و شهرهای آن، کهن‌تر از پنداشت کنونی رواج داشته است، ساده‌تر از فرض انتساب چند نام به بازنویسی متاخرتر است، افزون بر آن، وجود یک مساله سازگار با کتیبه سارگن، ما را به تعلق محتوای کامل آن به هزاره سوم پیش از میلاد متقاعدتر می‌سازد. این موضوع از این قرار است که نام فرمانروای سرزمین آمورو؛ یعنی یکی از سرزمین‌های ثبت شده در نوشته سارگن، در کتیبه نوه او، نرم-سین، «خوواروواش» (*Hu-wa-a-ru-wa-*) نوشته شده است و این نام طبق گفته هروزنی -واژه‌شناس نامدار- ریشه هندواروپایی دارد (Gelb, 1935: 14). این تأثیر فرهنگی، ما را از حضور جمعیت‌های هندوایرانی یا نیا هندوایرانی (در جایگاه عضوی از خانواده هندواروپایی زبان‌ها) یا دست‌کم گروه‌هایی از هندواروپاییان در هزاره سوم پیش از میلاد، آن‌هم نه صرفاً در حدود آسیای کوچک، بلکه حتی در یک سکونت‌گاه واقع در زاگرس مرکزی و نیز نقاطی از میان‌رودان مطمئن می‌سازد، همچنین این مساله نشان می‌دهد که تصور رونوشت بودن آن بخش از کتیبه سارگن اکدی که با سکونت‌گاه‌های ایرانی یا نیا ایرانی (کرزین) و هندواروپایی (آکری-بش، زراک/اقولی-بش، سورگینی-بش و هاندکی-بش) مرتبط است، اساساً فاقد استنادورزی جهت نقض آن است. نکته جالب در واگوی جای‌نام‌هایی که آورده شد، این است که هیچ کدام از آن‌ها با هیچ یک از نمونه‌های مرتبط عصر سناخریب و اسرحدون که نزد گریسون و هورویس، روزگار فرضی بازنویسی کتیبه بوده‌اند، مشابهتی نداشتند.

#### دو روایت اساطیری از شاهان ماد در گزارش‌های دیودور، اوسیبوس و الکساندر پلی‌هیستور

گزارشی در کتاب دوم دیودور -که محتوای کتاب یکم آن درباره‌ی تاریخ مصر، لیست فراعنه و کردارهای آنان، از سوی پژوهشگران اعتبارسنجی و اثبات شده است- و نیز مطالبی مشابه این داده‌ها در کتاب «گاه‌نگار» (*Chronicle*) یوسیبوس در دست هستند که روی‌هم‌رفته، رونوشتی از آثار هِلانیکوس اهل لِسْبُس (Hellanicus of Lesbos) و کتسیاس اهل کنیدوس (Ctesias of Cnidus) و برُسوس (Berossus) بوده‌اند. در کتاب یادشده از دیودور داستانی آمده است که در آن، یک شجره‌نامه از شاهان آشور وجود دارد. صورت نام‌های این شاهان در متن یادشده، اساطیری است. نخستین شخصیت این شجره‌نامه، فردی به نام نینوس (Nínos) است که پس از برتخت نشستن، سلطنتی پنجاه و دو ساله را آغاز می‌کند. او با تصرف سرزمین‌هایی از جمله سرزمین ماد، بنیاد یک فرمان‌روایی را برپا کرد. در اسطوره یادشده، پس از نینوس، همسرش، «سمیرامیس» و سپس پسر سومش به نام «زامس» یا «نینوآس» به قدرت می‌رسند. منابع یادشده، کم و بیش ذکری از کردارهای جانشینان بعدی نمی‌کنند، اما نام و و طول مدت حکومت آن‌ها را ثبت کرده‌اند (Diodorus, *The library of history*: II/1-29 & Eusebius, *Chronicle*: 53-67). مشابه بخشی از این مطالب، در نوشته‌های موسی خورنی هم دیده می‌شود (خورنی، ۱۳۸۰: ۹۸-۸۵).

آنچه در این جا مهم است، گاه‌نگاری سال یکم از سلطنت نینوس، نخستین فرد در شجره‌نامه اساطیری است که به واسطه محاسبه آخرین سال حکومت فرجامین فرمانروا در شجره‌نامه، یعنی ساردناپالوس محاسبه می‌شود. سال پایانی از حکومت این فرد، ۴۰ سال پیش از برگزاری المپیک نخست یونانیان (۷۷۶ پ.م) ذکر شده است (Eusebius, *Chronicle*: 67)؛ یعنی برابر با ۸۱۶ پیش از میلاد. گفتنی است که مولفه‌های زمانی، کرداری و حتی نام این شخصیت اساطیری آشوری، با پسر طغیانگر شلمانسر سوم، «آشور-دَئین-آپلی» (*Aššur-dain-apli*) یا «آشور-دَئین-آپل» (*Aššur-da'in-apla*) هم‌خوانی کامل دارد (فیروزی، ۱۳۹۹). با لحاظ کردن مدت حکومت شخصیت‌های میان‌جی، بین این ساردناپالوس (آخرین شخص در شجره‌نامه) و نینوس (نخستین شخصیت آن) در اسطوره، بازه حکومت اساطیری نینوس نیز به صورت ۱۹۷۰-۲۰۲۲ پیش از میلاد به دست می‌آید. در اسطوره مذکور، دیودور به نقل از کتسیاس، چنین نوشته است که نینوس در سال نخست حکومتش، سپاه یک شاه «مادی» به نام «فانوس» را شکست داد و او را پس از اسارت، کشت (Diodorus, *The library of history*: II/1). در گزارشی از یوسیبوس به نقل از الکساندر پلی‌هیستور نیز شجره‌نامه درهمی از شاهان تاریخی کلدانی و نو آشوری در کنار شاهان اساطیری آشوری دیده می‌شود. یوسیبوس با ذکر نام دو شاه معروف دوره کلدانیان بابل، نبوپلسر و نبوکدنزر دوم، شاهان آشوری پیش از آنان را تا سناخریب (۶۸۱-۷۰۵ پ.م) و به صورت کم‌وبیش منظم نام می‌برد. در گزارش یادشده، پیش از این فهرست هم‌خوان

با داده‌های علمی امروزه از تاریخ آشور، سیاهه‌ای آورده شده که در آن تنها نام تیگلات-پیلسر سوم، تازشگر به سرزمین بنی‌اسرائیل، نزد ما شناخته شده است. او طول حکومت شخصیت‌های این سیاهه را ۱۵۴۱ سال ذکر کرده است و سپس به سرآغاز حاکمیت سناخریب (برابر با سال ۷۰۵ پیش از میلاد) اشاره می‌کند. در مجموع، این ۱۵۴۱ سال چنین قابل محاسبه است: ۱۸ سال حکومت پول (تیگلات-پیلسر سوم) + ۵۲۶ سال حکومت ۴۵ شاهی که از آنان نامی نبرده است + ۴۲ سال حکومت سمیرامیس اساطیری + ۲۴۵ سال حکومت ۹ شاه که آنان را عرب معرفی کرده + ۴۵۸ سال حکومت شاهانی در بابل که نام‌شان را ذکر نکرده + ۲۸ سال حکومت شاهانی که به نام و هویت‌شان در متن اشاره نشده + ۲۲۴ سال حکومت ۸ شاه که «مادی» خوانده شده‌اند (Eusebius, *Chronicle*: 24-25).

با این حساب، سرآغاز حکومت این سلسله اساطیری و هشت‌شاهه مادی (۱۵۴۱ سال پیش از برتخت نشستن سناخریب)، سال ۲۲۴۶ پیش از میلاد و سال پایانی فرجامین شاه (نفر هشتم) در این فهرست، سال ۲۰۲۲ پیش از میلاد؛ یعنی درست برابر با همان سالی می‌شود که در اسطوره اشاره شده از سوی دیودور، نینوس، فارنوس پادشاه اساطیری ماد را می‌کشد. این مساله یک هماهنگی کامل را میان داده‌های مختلف اسطوره‌ای نشان می‌دهد که همچون اجزای یک جورچین، در کنار یکدیگر قرار و معنا می‌گیرند. یوسیبوس به نقل از الکساندر پلی‌هیستور، به یک نکته مهم درباره‌ی سال یکم از نفر نخست این تبارنامه داستانی اشاره کرده و آن، «تهاجم ناگهانی مادی‌ها به بابل» یا میان‌رودان است (Ibid.: 25). می‌دانیم که سال ۲۲۴۶ پیش از میلاد، درست در بازه زمانی حاکمیت نرام-سین اکدی (۲۲۱۹-۲۲۵۴ پ.م. بر مبنای زمان‌دهی در الگوی گاه‌نگاری میانه) قرار دارد و محتوای کتیبه‌ای مرتبط با روزگار این شاه اکدی (در ادامه)، به بررسی اسطوره بحث شده، کمک کننده خواهد بود.

تا به اینجا، اطلاعات مطرح شده درباره‌ی داده‌های اساطیری و تاریخی یاد شده، به شرح زیر است:

۱. حمله یک سپاه مادی به بابل (میان‌رودان) و در زمان آغاز سلطنت نخستین شاه از سلسله هشت تن مادی (اسطوره). ۲.
- اسطوره حکومت هشت تن شاه مادی برای ۲۲۴ سال (۲۰۲۲-۲۲۴۶ پ.م) که سرآغازشان با حمله به میان‌رودان توصیف شده است و پایان‌شان با اسطوره غلبه نینوس بر فارنوس در گزارش دیودور، مطابقت زمانی دارد. ۳. فاصله ۱۳۱۷ سال میان پایان این دوره و تاج‌گذاری سناخریب در سال ۷۰۵ پ.م.

### اوْمَن-مَنَد در منابع مکتوب میان‌رودانی

هویت اوْمَن-مَنَد یا به صورت دیگر، «ارین-مَنَد» یکی از جمعیت‌های کهنی هستند که گاه و بی‌گاه به سکونت‌گاه‌های میان‌رودانی هجوم می‌آوردند و موجب ویرانی می‌شدند. بار روان‌شناختی این حملات و پیامدهای آن‌ها برای اهالی میان‌رودان در بازه زمانی هزاره سوم تا یکم پیش از میلاد به آن حد بود که در طی یک سنت نگارشی به نام «نوشتن متون پیش‌گویی»، ما به فراوانی با مطالبی از قبیل ارتباط حرکت اجرام آسمانی با حمله کردن یا نکردن این نیروها به میان‌رودان در آینده و یا مجازات شدن یا نشدن مردمان میان‌رودانی از سوی خدایان به دست اوْمَن-مَنَدها برخورد می‌کنیم (Adali, 2009: XV, 85-). از کهن‌ترین اشاره‌ها به این واژه (Um-ma-an-ma-ad-da) و نمونه‌های مرتبط با آن از منظر زمان نگارش، می‌توان به سندی با شناسه «YOS 10 44 53» و روزگار حکومت «ایشی-ار» (Išbi-erra) اشاره کرد که در پیوند با یک پیش‌گویی برای دو دهه آخر هزاره سوم تا دو دهه نخست هزاره دوم (حدود ۱۹۸۰-۲۰۲۰ پ.م.) است، اما از نظر محتوایی و بر مبنای اشارات آمده در رونوشت‌هایی از متون پیشین، اصطلاح «م(ن)دو(م)» (ma(n)du(m)) در داستان سومری «لوگ‌ل‌بند و اینرگر»، کهن‌ترین شناخت جهان میان‌رودانی از نام یادشده در اراضی شرقی خود بوده است.

به طور کلی، نظر رایج بر این است که این واژه نه یک نام «خاص»، بلکه یک نام «عام» و به مفهوم زمین و ناحیه است. با این حال در این نگرش، آن را یک زمین واقع در شرق می‌دانند. علت این فرض برابری دانستن ریشه‌های این واژه و واژه‌های سومری «mada» و اکدی «mātum» به معنی سرزمین و زمین بوده است. این در حالی است که اولاً؛ موازی این نظریه، دو نظریه «تعلق ریشه‌ای واژه مذکور به زبان حوری» و «زبان‌های هندواروپایی» نیز وجود دارد (Ibid.: xviii, 9, 25-30, 45, 48, ). جایگاه یک اسم خاص به کار رفته‌اند. لقب «أَرْحَب» با عنوان «مرد/شاه مَد» (Lú ma-da)، شخصیتی تاریخی که از سوی «آتی-دیتین»، شاه بابل در سده هفدهم پیش از میلاد اشاره شده است، علناً از انتساب او نه به یک اسم عام (هرچند این ادعا وجود

دارد)، بلکه به یک هویت خاص و نام یک سرزمین خبر می‌دهد (Adali, 2009: 31 & Horsnel, 1999: 292-293). کُرنلیوس، این واژه را برابر با نخستین اشاره به مادی‌ها قرار داده است (Cornelius, 1963: 167)، همچنین نمونه‌های پرشماری در متون پیش‌گویی مرتبط با هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد مانند (*ACh 2 Suppl ACh Sin III 7 BM 121034 20 VAT 4102 4*) و (*IX 32 (K 3773) 5*) وجود دارند که در آن‌ها، بارها به تاختن یا احتمال تاختن سپاهی با نام «ارین-مند» اشاره شده است و این متون، مدارک درجه اول و روشنی از تعلق واژه «مَند» به یک «هویت جمعیتی خاص» برشمرده می‌شوند. این مساله حتی در یک متن پیش‌گویی از روزگار بابلی نو، به نام "*Spartoli II*" نیز تکرار شده است و به خوبی می‌دانیم که در روزگار یادشده، نام «اومَن-مند» درست برابر هویت «مادی» بوده است، همچنین در لوحی به نام "*EAE 63 20*" که شرحی از درگیری با اومَن-مندها ارائه کرده و نیز در الواحی با محتوای اداری و به‌دست‌آمده از «ماری» (*ARM 7 221 10*) و «چغاگوانه» (*ChG 5*) و (*r. 7, 9; ChG 31 r. 15; ChG 18 r. 7 & ChG 34 r. 17*) دوباره مساله نام خاص و هویتی بودن «مَند/ماند» قابل تحلیل است. اطلاعات این نوشته‌ها که به زبان بابلی قدیم و مرتبط با سده‌های هجدهم و هفدهم پیش از میلاد هستند، از چهار سرباز «ماند» (*ma-an-da*) در لوحی از ماری و در باقی نمونه‌ها، درباره‌ی جیره گرفتن تعدادی سرباز با اسامی غیرهندواروپایی و نیز شماری سرباز «مندی» (*man-di*) یا «ماندی» (*ma-an-di*) که مستقل از چهار تن پیشین هستند و همچنین در یک نمونه، ۷ ماندی اهل آمورو و از شهر «دِر» بحث می‌کنند، افزون بر آن، اشاره به وجود دشمنانی کهن با این نام در محتوای نامه «شَوشگموو» (*Saušgamuwa*)، حاکم آمورو به فرمانروای اوگاریت (سده ۱۳ پ.م.)، دگربار اسم خاص بودن این واژه را تایید می‌کند؛ این که این مردمان، همچون «خَپيروها» (*Hapiru*)، جمعیتی با هویت خاص، اما در جغرافیایی پراکنده و نامشخص ساکن بوده‌اند، نکته‌ای بود که کرنلیوس به آن باور داشت (Cornelius, 1963: 168; Adali, 2009: 1, 3-4, 10, 17, 29, 35-37, 183-185 & 194 & Hennerbichler, 2012: 183-185 & 194 & 279 & 256 & 244, 231, 224-228, 113-117, 106-107, 88-90, 43, 40). در لوح دیگری به نام «گاه‌نگار وایدنر» (*Weidner chronicle*) که برگرفته از یک متن کهن، ولی دارای رونوشت‌هایی از روزگار آشوربانی‌پال و روزگار بابلی نو است، از حمله و تخریب سکونت‌گاه‌های «ارین-مند» (*ÉR[ÍN] man-da*) به دست انمرکار (*Enmerkar*)؛ دومین فرمان‌روای نیمه اساطیری دودمان یکم اوروک) یاد و این چنین و بر مبنای نسخ کهن تر آن، قدمت بحث به نیمه اول هزاره سوم پیش از میلاد کشانده می‌شود (Al-Al-Rawi, 1990: 1-13; Westenholz, 1997: 264 & Adali, 2009: 7, 104 & 244).

روی هم رفته و مطابق با مستندات بالا، دیده شد که واژه مَند و ترکیب‌های دارای آن، مرتبط با اسم خاص بوده‌اند و نه یک اصطلاح عام، اما این نیز درست است که گاه از سوی میان‌رودانی‌ها، این نام هویتی به «چندین جمعیت مختلف» منتسب شده است؛ ما این مساله را در یک اشاره نسبت به ایلامیان، در یک نمونه برای شاه میتاتی (به صورت «واند/اواند» *wa<sup>(?)</sup>-an-wa-an-*) در تندیس ایدریمی؛ (*Idrimi*) و در نمونه‌هایی برای پادشاه گیمری مشاهده می‌کنیم (Adali, 2009: 88, 122, 262 & 194 & Hennerbichler, 2012: 18, 29 & 37 & Leichty, 2011: 280) که البته مساله‌ای طبیعی در طول تاریخ منطقه بوده است، چنان که مطلع هستیم برخی از اشارات هرودوت در معرفی جنگ‌های پارسی، با نام هویتی همین مادی‌ها به جای پارسیان رخ داده است.

مساله مهم بعدی، کاربرد واژه مَند در فرهنگ نام‌گذاری و نام‌های شخصیت‌های مادی چون «*Mandana*» و «*Uzumanda*» است (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۱۰۰) که می‌تواند در تعلق ماهیت واژه به یک اسم خاص هویتی و جمعیتی یاری‌رسان باشد. از سوی دیگر، در چندین متن هیتیایی (*KBo 12 14 9* و *IBOT 4 7 1*, *KBo 7*, *KBo 6*) نیز به قوای بیگانه‌ای به صورت *ÉRÍN.ME* و مشابه آن اشاره شده است که نشان می‌دهد از دید ادبیات سرزمین هیتی نیز مردمان مند، بیگانه بوده‌اند (Adali, 2009: 239-242). «دروز» با بیان یک مثال قیاسی و بر مبنای استناد به نوع نگارش اطلاعات جغرافیایی و انتسابی در متون میان‌رودانی، نوشته است که درست به همان صورت که در کتیبه برای مردمان حوری و اهالی هیتی، حالت انتساب به سرزمین‌شان آورده شده، این وضعیت برای یک گروه جمعیتی (اومَن و ارین) و انتساب آن‌ها به نام مند در حکم اهالی آن سرزمین انجام گرفته است. این پژوهشگر مشابه با نظر کرنلیوس (بنگرید به پیشتر) و فورر (Forrer, 1922: 247)، مند را مرتبط با ماد و در کنار آن، مانئا می‌داند (Drews, 1988: 226-227)؛ به ویژه توجه به ذکر یک حالت از آوای نام سرزمین ماد (لغوی: اهل مَند؛ *man-da-a-a*) در کتیبه‌های سارگن دوم (بنگرید به نام جمعیت ماد در پیشتر)، در این جا بسیار کمک‌کننده

خواهد بود. درباره‌ی چرایی شاه اوْمَن-مَنَد نامیده شدن «تئوشپ» و «توگدَم»، فرمانروایان گیمیری که به ترتیب از سوی اسرحدون و آشوربانی‌پال انجام گرفته است، می‌توان دو علت را یادآور شد: یکی متحد شدن مردمان گیمیری با مادی‌ها در زمان فرد نخست و دیگری، تصرف بخش‌های بزرگی از سرزمین مادی‌نشین از سوی سپاه گیمیری در روزگار فرمانروایی شخصیت دوم که می‌توان آن‌ها را عواملی تاثیرگذار جهت هم‌تبار و هم‌هویت پنداشته شدن مادی‌ها و مردمان گیمیری نزد بینش شاه آشور دانست. درباره علت دوم، ما در کتاب هرودوت نیز با بازتاب و اهمیت اشغال سرزمین‌های مادی از سوی سکاییان، روبرو می‌شویم (تاریخ هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۹۳/۱-۱۹۱) که این واقعه، بخش مهمی از تاریخ سرزمین‌های شمال غربی فلات را پوشش می‌دهد. در کنار مساله پیشین، درباره ایلامیان نیز چنین گفته می‌شود که اعمال کوتیر-نخونته در بابل و تاراج آن شهر، خاطراتی بد از او نزد بابلیان برجای گذاشت و احتمالاً از این رو او را یک «اوْمَن-مَنَد» (به مثابه استعاره از صفت ویرانگر نزد اهالی میان‌رودان) خوانده‌اند (Adali, 2009: 272, 280-281).

نکته اساسی در این بخش از مقاله، بررسی چهار نسخه از گزارشی مرتبط با آشوب‌های شرقی رخ داده در روزگار نرام-سین است. یک مجموعه چهار نسخه‌ای از شرح این واقعه با نام افسانه «کوت» (*Kutha*) در دست است که همگی، رونوشت‌هایی متعلق به روزگار پس از نرام-سین و از این قرار هستند: نسخه بابلی کهن (*OB Tupsinaa*)؛ پیش از سده پانزدهم پیش از میلاد)، نسخه بابلی میانه (*MB Tupsinaa*)؛ احتمالاً نیمه اول سده چهاردهم پیش از میلاد)، نسخه هیتیایی (*H Tupsinaa*)؛ این نیز احتمالاً نیمه اول سده چهاردهم پیش از میلاد) و متن «*KBo3*» که نظر بر وابستگی آن به نسخه هیتیایی است و نسخه بابلی معیار (*SB Tupsinaa*)؛ از روزگار آشوربانی‌پال و دارای شش رونوشت نو آشوری از نینوا و یک نسخه‌ی نوبابلی از کیش).

دو نسخه نخست، آن اندازه شکستی دارند که نام جمعیت مهاجم در آن‌ها از دست رفته، ولی در متن هیتیایی (به همراه نبشته *KBo 3*) و رونوشت‌های نسخه بابلی معیار، نام این تازش‌گران، آشکارا «مَنَد» ثبت شده است، همچنین بر مبنای محتوای بهتر برجای‌مانده از نسخه اخیر (سطرهای ۱۸۰-۵۴)، مسیر این حرکت تهاجمی چنین شرح داده شده است: کانون نخست نیروی مَنَد (*ÉRĪN-man-da*) در «شوبت-انلیل» (تل-لیلان امروزی در شمال شرقی سوریه)، سپس حرکت آن‌ها به سوی سوپرتو (*KUR subartu*) و کشتار مردمان آن، سپس حمله به گوتیوم (در بلندی‌های زاگرس واقع در شرق میان‌رودان) و آشفتن آن، رسیدن به ایلام و آشفتن آن، رسیدن به جلگه و کشتار هر آن که در حدود یادشده رهگذر بود، کشتار در دیلمون، مگن و ملوخ، همگی در راستا و مرتبط با دریای پایین از سوی مهاجمان، پیوستن ۱۷ شاه به نیروی مَنَد و به ۹۰ هزار تن رسیدن قوای ایشان و سپس آغاز ایستادگی نرام-سین در برابر این تازش‌گران (Adali, 2009: 228-230, 232-240, 245-251; Zawadzki, 2011-2012: 276 & Hennerbichler, 2012: 194). نکات مهمی که از این گزارش به دست می‌آیند، چنین است: ۱. نسخه مذکور، همان نام‌های جغرافیایی نسخ قدیمی‌تر را رعایت کرده است. زیرا؛ اولاً نام مهاجمان در آن، مشابه نسخه هیتیایی (*H Tupsinaa*) ثبت شده است و دوم این‌که مختصات ملوخ و مگن در آن، نه مطابق با جهان‌شناخت دوره نوآشوری در غرب میان‌رودان، بلکه همانند بوم‌شناسی هزاره سوم پیش از میلاد و مرتبط با شرق این منطقه دیده می‌شود. این موضوع، آشکارا پیروی دقیق نسخه‌نویس از محتوای منبع خود را نشان می‌دهد که بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف در آن و به‌روزشدگی اطلاعات انجام شده است. ۲. مطابقت دقیق میان آنچه یوسیبوس به نقل الکساندر پلی‌هیستور نوشته است (حمله مادی‌ها به میان‌رودان) با آنچه در محتوای مستندات مکتوب میان‌رودانی و هیتیایی مطرح شد (حمله مندها) از یک طرف و هم‌خوانی زمانی هر دو سوی بحث (مطابقت گاهنگارانه میان ۱۵۴۱ سال پیش از تاج‌گذاری سناخرب در گزارش یوسیبوس و روزگار نرام-سین در مجموعه الواح مرتبط با افسانه کوت) از طرف دیگر و همچنین تطبیق جهت جغرافیایی این حمله (از شرق به میان‌رودان) در ضلع سوم تحلیل موضوع، همگی روی هم نشان می‌دهند که گزارش متاخر پلی‌هیستور و یوسیبوس، یک صورت اساطیری شده اما همراه با ذکر مولفه‌های توصیفی و زمانی دقیق از آنچه در هزاره سوم رخ داده است را مطرح کرده‌اند و بنابراین، این روایات، داستان‌هایی از بن‌ناهمخوان با محتوای اسناد کهن‌تر نبوده‌اند. ۳. هویت مهاجمان در نسخ مختلف از روایت افسانه کوت (مندها) الزاماً به این معنا نیست که این مردمان، همان مادی‌های اشاره شده با این نام در هزاره یکم پیش از میلاد و یا حتی نیاکان آنان باشند، اما فرض آن نیز ممکن است؛ چنان که علی‌یف هم بیان کرده است که جهت غیر بومی پنداشتن مادی‌ها و مهاجر خواندن آن‌ها به فلات ایران، هیچ‌گونه شواهدی در دست نیست (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۱۲۲). لازم به یادآوری است که طبق

محتوای منابع میان‌روانی و از جمله متون رونوشت شده‌ای چون «گاه‌نگار وایدنر» (Adali, 2009: 244)، میان «اومَن‌لارین-مند» و «مردمان گوتی» و در نتیجه تهاجم آن دو گروه به میان‌رودان، نزد منابع مذکور شناخت مجزایی دیده می‌شود و این تفاوت هم از نظر جمعیتی و هم از نظر زمانی قابل درک است، بنابراین نمی‌توان واقعه نخست (حمله مندها) را منطبق با واقعه متاخرتر دوم (حمله مردمان گوتی) و تفسیری از آن دانست. چنان‌که حتی می‌دانیم اسرحدون در برخی از نبشته‌های به مانثایی‌ها، گوتیایی‌های بی‌نظم گفته است، در صورتی که می‌دانیم در همان ادبیات روزگار نوآشوری، میان گوتی و مانثایی، تفاوت قائل می‌شده‌اند (Leichty, 2011: 18, 29, 30, 37 & 51).

از سوی دیگر این‌که آیا شخصیتی با نام هندوایرانی «زالوت‌ادیش» (*Za-a-lu-d/ti-iš*)، کسی که در یک متن هیتیایی (KBo 7 14 14) و احتمالاً متعلق به سده هفدهم پیش از میلاد، به عنوان رهبر نیروهای مند و بی‌ارتباط با میتانی معرفی شده است و با ایجاد اتحادهایی، دست به تهاجم می‌زند (*Ibid.*: 3, 37, 112, 240-242) می‌تواند میراث‌دار همان اومَن‌مندهای هزاره سوم پیش از میلاد فرض شود یا خیر، گرچه یک موضوع غیر شفاف است، اما در برابر، اصالت او ماهیت تباری این گروه جمعیتی را بهتر نشان می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله دیده شد که در نیمه دوم از هزاره سوم پیش از میلاد، شماری سکونت‌گاه با نام‌ها و سنن هندواروپایی و به‌طور ویژه یک مورد هندوایرانی وجود داشته‌اند که منطبق بر زاگرس مرکزی و شرق آسیای کوچک بوده‌اند. یکی از این موارد با نام کرزین، همان سکونت‌گاه مادی‌نشین در سده هشتم پیش از میلاد است که بعدها از سوی سارگن دوم به آن اشاره شد (Frame, 2021: 281, 365 & 453). هم‌چنین دیده شد که میان داده‌های اساطیری یوسیبوس درباره‌ی «یورش مادی‌ها به بابل» و داده‌های متون میان‌رودانی و هیتیایی که از «تاختن مندها به سرزمین‌های گوتیم، ایلام و میان‌رودان در روزگار نرام-سین» سخن رانده‌اند، یک مطابقت دقیق جغرافیایی، آوایی و گاه‌نگاری دیده می‌شود. از طرف دیگر، یک هم‌خوانی دقیق زمانی نیز میان «سرآغاز یک دوره اساطیری از ماد در متن یوسیبوس و پایان آن با طول مدت ۲۲۴ سال» و اطلاعاتی که «دیودور به نقل از کتسیاس و مبنی بر وجود و نابودی یک شاه اساطیری مادی در زاگرس مرکزی» آورده است، مشاهده شد که روی هم رفته، مجموع این اطلاعات نشان می‌دهد که صورت اسطوره‌ای روایات کتسیاس و یوسیبوس، ریشه در وقایع تاریخی حقیقی داشته‌اند. هم‌چنین بیان شد این‌که ماهیت مهاجمان بحث شده در نسخ روایت افسانه کوت (مندها) الزاماً به معنی برابری با هویت مادی‌ها و یا حتی فرض آن‌ها در جایگاه نیای مردمان مادی مرتبط با هزاره یکم پیش از میلاد نیست، اما برقراری یک رابطه نیا-نواده‌ای میان آن دو گروه ممکن نیز است، هرچند با توجه به موقعیت جغرافیایی سکونت‌گاه کرزین و صفات فرهنگی آن در روزگار سارگن اکدی و هم‌چنین سکونت‌گاه‌های چهارگانه «آکری‌یش»، «زراک/قولی‌یش»، «سورگینی‌یش» و «هاندکی‌یش» در نواحی غربی تر (احتمالاً شرق آسیای کوچک) و نیز حضور گسترده و مستقل اومَن-مندها از زاگرس تا شرق سوریه، این موضوع قابل استناد است که دست‌کم در بخش‌هایی از این گستره جغرافیایی که قابلیت ارجاع به منابع مکتوب دارند، جمعیت‌هایی با مولفه‌های زبانی، فرهنگی و تباری هندواروپایی و حتی هندوایرانی از نیمه دوم هزاره سوم به بعد حضور داشته‌اند.

### کتاب‌نامه

۱. اومستد، آلبرت تن‌ایک، ۱۳۸۴، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران: نشر امیرکبیر، چاپ ششم.
۲. اوستا؛ کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، ۱۳۷۹، جلد‌های یکم و دوم، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: نشر مروارید، چاپ پنجم.
۳. ایمانپور، محمدتقی، ۱۳۸۲، «مکان جغرافیایی پرسوا، پرسواش و پرسومش». مجله مطالعات تاریخی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، شماره‌های ۱ و ۲، پاییز و زمستان، صص: ۲۹-۵۰.

۴. ایمانپور، محمدتقی، و کیومرث علی‌زاده، ۱۳۹۱، «ورود پارسی‌ها به انشان: بررسی رابطه پارسی‌ها و ایلامی‌ها پیش از ظهور شاهنشاهی هخامنشیان». پژوهش‌های علوم تاریخی، گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی و ادبیات دانشگاه تهران، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۵، صص: ۲۱-۳۸.
۵. تاریخ هردوت، ۱۳۸۳، ترجمه هادی هدایتی، جلد یکم، تهران: نشر دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۶. تورات (کتاب مقدس)، ۱۸۹۵ میلادی، نسخه ترجمه رابرت بروس و کارایت اوہانس، تهران: نشر مولف، چاپ اول.
۷. دو بلویس، لوکاس و روبارتوس وان‌دراسپک، ۱۳۸۲، دیباچه‌ای بر جهان باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس، چاپ دوم.
۸. دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، ۱۳۸۶، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
۹. زرین‌کوب، روزبه و کیومرث علی‌زاده، ۱۳۹۶، «مکان‌یابی پرسوا، پرسواش، پرسَمَش و پرسومش: یک تجدیدنظر»، پژوهش‌های علوم تاریخی، گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی و ادبیات دانشگاه تهران، بهار و تابستان، سال ۹، شماره ۱، صص: ۳۹-۵۸.
۱۰. عطایی، محمدتقی، ۱۳۹۸، «نظریه‌ای بر شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی، از پرسوا به پارسه، مجموعه مقالات عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار». به کوشش یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی، زاهد کریمی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری اداره کل استان کردستان، صص: ۵۹۳-۵۲۱.
۱۱. علی‌یف، اقرار، ۱۳۸۸، پادشاهی ماد، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران: نشر ققنوس، چاپ اول.
۱۲. طلایی (آ)، حسن، ۱۳۸۹، باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، تهران: نشر سمت، چاپ هفتم.
۱۳. طلایی (ب)، حسن، ۱۳۸۹، عصر آهن ایران، تهران: نشر سمت، چاپ دوم.
۱۴. کامرون، جورج، ۱۳۶۵، ایران در سده‌دهم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران: نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۵. کاویانی‌پور، حمید، ۱۳۹۴، «بررسی مفهوم قلمرو و اهمیت مرز و مرزرداری در دوران ماد و هخامنشی». جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص: ۶۸-۴۳.
۱۶. کرتیس، جان، ۱۳۸۹، بین‌النهرین و ایران در دوران باستان، (گزارشی از سمینار یادواره ولادیمیر لوکونین)، ویراست جان کرتیس، ترجمه زهرا باستی، تهران: نشر سمت، چاپ اول.
۱۷. کرتیس، وستا سرخوش و سارا استوارت، ۱۳۹۱، پیدایش امپراتوری ایران: آخرین یافته‌ها، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
۱۸. گرشویچ، ایلیا، ۱۳۸۷، تاریخ ایران دوره ماد (از مجموعه تاریخ کمبریج)، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: نشر جامی، چاپ اول.
۱۹. گیرشمن، رومن، ۱۳۸۸، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: نشر شرکت علمی و فرهنگ، چاپ نوزدهم.
۲۰. ویسهوفر، یوزف، ۱۳۹۰، ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس، چاپ یازدهم.

21. Adali, S. F., 2009, *Ummān-manda and ita Significance in the First Millenium B.C*, Doctor of Philosophy, Faculty of Arts, Department of Classics and Ancient History, University of Sydney.

22. Al-Rawi, F. N. H., 1990, "Tablets from Sippar Library: 1. The Weidner Chronicle: A Supposititious Royal Letter Concerning a Vision", *Iraq*, 52: 1-13

23. Alizadeh, K., 2020, "The earliest Persians in Iran: toponyms and Persian ethnicity", In: *The Digital Archive of Brief Notes & Iran Review (DABIR)*, 7: 16-53.

24. Boehmer, R. M., 1965, "Zur Lage von Parsua im 9 Jahrhundert vor Christus", *Berliner Jahrbuch für Vor- und Frühgeschichte* 5.

25. Britannica, T., Editors of Encyclopaedia (2008, November 13). tonsure. Encyclopedia Britannica: <https://www.britannica.com/topic/tonsure>

26. Cornelius, M. F., 1963, "Erin-manda", *Iraq* 25: 167-170.

27. Diakonoff, I. M. and S. M. Kashkai, 1979, *Geographical Names According to Urartian Texts, Repertoire Geographique des Textes Cuneiformes IX*, In: Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
28. Diodorus Siculus, *Library of History*, Version of the Loeb Classical Library edition. available at 2022: [https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/diodorus\\_siculus/2a\\*.html](https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/diodorus_siculus/2a*.html)
29. Drews, R., 1988, *The Coming of the Greeks: Indo-European Conquests in the Aegean and the Near East*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
30. Dyson, Jr. R. H., 1965. "Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu", *Journal of Near Eastern Studies*, 24: 193-217.
31. Eusebius, *Chronicle*, English translation version, attalus organization. Available at 2022: <http://www.attalus.org/translate/eusebius4.html#7>
32. Frame, G., 2021, *Royal Inscriptions of Sargon II, King of Assyria (721-705), The Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* Vol. 2, Pennsylvania: Eisenbrauns.
33. Frayne, D., 1993, *Sargonic and Gutian Periods (2334-2113 BC); The Royal Inscriptions of Mesopotamia, Early Periods*, Vol. 2, Toronto: University of Toronto Press.
34. Forrer, E., 1922, "Die Inschriften und Sprachen des H} atti-Reiches Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen", *Gesellschaft*, 76: 174-269.
35. Fuchs, A., 1994, *Die Inschriften Sargons II. Aus Khorsabad*, Göttingen.
36. Fuchs, A., 2003-5, "Parsua(š)", In: Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie X: 340-342.
37. Gadd, C. J., 1923, *The Fall of Nineveh, The newly discovered Babylonian chronicle, No. 21,901, in the British museum*, London: Oxford University Press.
38. Gelb, I. J., 1935, *Inscriptions from Alishar and vicinity*, from: Research in Anatolia, Vol. VI, The University of Chicago, Oriental Institute Publications, Vol. XXVII, Chicago, Illinois: The University of Chicago Press.
39. Grayson, K. A., 1991, *Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC I (1184-859 BC); The Royal Inscription of Mesopotamia, Assyrian Periods*. Vol. 2. Toronto: University of Toronto Press.
40. Grayson, K. A., 1996, *RIMA 3/ Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC, II (858-745 BC)*, Toronto: University of Toronto Press.
41. Horowitz, Wayne, 1998, *Mesopotamian Cosmic Geography*, Winona Lake, Indiana: Eisenbrauns.
42. Horsnell, M. J. A., 1999, *The Year-Names of the First Dynasty of Babylon*. Vol. II. In: *The Year-Names Reconstructed and Critically Annotated in the Light of Their Exemplars*, Ontario: McMaster University Press.
43. Hennerbichler, F., 2012, "The Origin of Kurds", *Advances in Anthropology*, 2 (2): 64-79.
44. Klengel, H., 1965, "Lullubum: Ein Beitrag zur Geschichte der altvorderasiatischen Gebirgsvölker", *MIO* 11: 349-371.
45. Lanfranchi, G.B. and S. Parpoka, 1990, "The Correspondence of Sargon II. Part 2: Letters from the Northern and Northeastern Provinces", *SAAS* 5, Helsinki.
46. Lanfranchi, G. B., 1995, "Assyrian Geography and Neo-Assyrian Letters: The Location of Hubuskia Again". In: *Neo-Assyrian Geography*. Rome: Roma: 127- 137.
47. Leichty, E., 2011, *Royal Inscription of the Neo- Assyrian Period. The Royal Inscription of Essarhaddon, King of Assyria (680-669 BC)*. Winona Lake: Eisenbrauns.
48. Levine, L. D., 1972, *Two Neo-Assyrian Stelae from Iran*, Royal Ontario Museum, Art and Archaeology Occasional paper, 23, Toronto.
49. Levine, L. D., 1977, "Sargon's Eighth Campaign". Mountains and lowlands: Essays in archaeology of greater Mesopotamia. Malibu. pp. 135-151.
50. Lhuillier, J., A.; Dupont-Delaleuf, O.; Lecomte, O.; & Bendezu-Sarmiento, J., 2013. *The Middle Iron Age in Ulug-depe: A preliminary typo-chronological and technological study of the Yaz II ceramic complex*, In: *Pottery and chronology of the Early Iron Age in Central*, Marcin Wagner (edt.), pp: 9-27, Warszawa: The Kazimierz Michalowski Foundation.
51. Luckenbill, D. D., 1926, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. Chicago: University of Chicago press.
52. Luckenbill, D. D., 1926, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. Chicago: University of Chicago press.
53. Melikishvili, G. A., 1949, "Nekotor'ie voprosy istorii manneyskogo carstva", *VDI*, 1: 57-72.
54. Medvedskaya, I. N., 1999, "Media and its Neighbours I: The Localization of Ellipi", *Iranica antiqua*, Vol. XXXIV.
55. Millard, A.R., 1994, "The Eponyms of the Assyrian Empire 910-612 B.C", *SAAS* 2, Helsinki.

56. Novotny, J. and J. Jeffers, 2018, *Royal Inscription of the Neo-Assyrian Period. The Royal Inscription of Ashurbanipal (668-631 BC)*. Winona Lake: Eisenbrauns.
57. RV 10, In: *Four Vedas*, English trans. available at 2022: <http://hinduonline.co/DigitalLibrary/SmallBooks/FourVedasEng.pdf>
58. Parpola, S. & M. Porter, 2001, *The Helsinki atlas of the Near East in the Neo-Assyrian period*, Casco Bay Assyriological Institute.
59. Schmitt, R., 1973, "Deiokes", *AÖAW* 110, Vienna: 137-147.
60. Starr, I., (1990). *State Archives of Assyria*, Vol. IV, *Queries to the Sungod, Divination and politics in Sargonid Assyria*, Helsinki: Helsinki University Press.
61. Tadmor, H. and S. Yamada, 2011, *The Royal Incriptions of Tiglat-Pileser III (744-727 BC) and Shalmaneser V (726- 722 BC), Kings of Assyria; Royal Inscription of the Neo- Assyrian Period*. Vol. 1. Winona Lake: Eisenbrauns.
62. Westenholz, J. G., 1997, *Legends of Kings of Akkade: The Texts*, Winona Lake, Indiana: Eisenbrauns.
63. Winckler, H., 1889, *Die Keilschrifttexte Sargons nach den Papierabklatschen und Originalen neu herausgegeben*, 1-2, Leipzig.
64. Young, T. C. Jr., 1965. "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iron 500-1500 B.C.", *Iran*, 3: 53-85.
65. Young, T. C. Jr., 1967. "The Iranian Migration into the Zagros", *Iran*, 5: 11-34.
66. Young, T. C. Jr., 1985. "Early Iron Age Iran Revisited: Preliminary Suggestion for the Reanalysis of old Constructs". In: *Del, Indus aux Balkans, Recueil Jean Deshayes*, pp. 361-378, Editions Recherches Surles Civilisations. Paris.
67. Zadok, R., 1976, "On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century BC", *Iran*, 14: 61-78.
68. Zadok, R., 2002, *The Ethno-linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period*. Tel Aviv: Archaeological Center Publications.
69. Zawadzki S., 2011–2012, "Umman-manda Revisited", *State Archives of Assyria Bulletin*, Vol. XIX: 267- 278
70. Zimansky, P., 1990, "Urartian Geography and Sargon's Eighth Campaign", *JNES*, 49 (1): 1-21.